

## تکامل داروینی و خداابوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تز واقعیت دولایه

میشم توکلی بینا \*

DOI: 10.22096/ek.2026.2084434.1627

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۴]

### چکیده

تعارض ظاهری میان نظریه تکامل داروینی و خداابوری سنتی از چالش‌های اساسی حوزه علم و دین در دوران معاصر است. دوراه حل رایج برای این تعارض عبارت‌اند از: نخست، جنبش طراحی هوشمند که با رد برخی مکانیسم‌های تکاملی، دخالت مستقیم الهی در سطح زیست‌شناسی را اثبات می‌کند؛ دوم، تکامل خداآورانه‌ای که با پذیرش کامل مکانیسم‌های تکاملی، الهیات کلاسیک را به سوی الهیات فرابندی اصلاح می‌کند. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی-انتقادی، تقریر سومی را پیشنهاد می‌کند: سازگاری تکامل و خداابوری بدون نیاز به اصلاح الهیات کلاسیک. تز اصلی مقاله این است که ناسازگاری تکامل و خداابوری فقط در صورتی رخ می‌دهد که مفاهیم تصادف و کور بودن در نظریه تکامل به‌مثابه نفی مطلق هر عاملی تفسیر شوند؛ اما اگر این مفاهیم را در قلمرو علمی محدود کنیم و آنها را صرفاً به معنای نفی عوامل قابل شناسایی تجربی بدانیم، سازگاری کامل با الهیات کلاسیک به‌مثابه لایه بنیادین واقعیت حفظ می‌شود و نظریه تکامل نیز در قلمرو دانش تجربی و لایه مشاهده‌پذیر ظاهری می‌ماند و زیاده‌روی هستی‌شناسانه نمی‌کند. برای تقریب این موضع، مقاله با تمایز میان «زیادت تبیینی» و «زیادت هستی‌شناختی» نشان می‌دهد که تبیین علمی تکامل، خدا را نه به‌عنوان علت اصلی تحقق هر نوع واقعیت، بلکه صرفاً در رده تبیینی در لایه پدیدارهای طبیعی، نادیده می‌انگارد؛ ریشه‌های چنین موضعی در برخی آثار متفکران مسلمان اشاره می‌شود تا روشن شود تز مذکور چندان نو و بدیع نیست و ریشه در تاریخ اندیشه دینی دارد.

**واژگان کلیدی:** تکامل خداآورانه؛ الهیات فرابندی؛ قلمروشناسی علم و دین؛ طراحی هوشمند؛ جان‌هات؛ جان‌پاکینگهورن؛ واقعیت.



## ۱. مقدمه

انتشار کتاب منشأ انواع اثر چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ میلادی، نقطه عطفی در تاریخ علم و دین به شمار می‌رود. نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی، تبیینی طبیعی برای تنوع حیات ارائه داد که در نگاه اول با آموزه‌های سنتی دینی درباره آفرینش ناسازگار به نظر می‌رسید. تقریباً در ۱۵۰ سال گذشته، این تعارض ظاهری، زمینه‌ساز بحث‌های گسترده‌ای در حوزه علم و دین شده است.

از منظر الهیات سنتی، سه مؤلفه کلیدی نظریه تکامل با باورهای دینی در تعارض قرار می‌گیرند: نخست، تصادفی‌بودن جهش‌های ژنتیکی که به نظر می‌رسد با تدبیر الهی ناسازگار است؛ دوم، کور بودن انتخاب طبیعی که فاقد هدف و غایت به نظر می‌آید؛ سوم، رنج گسترده موجودات زنده در طول میلیون‌ها سال که با رحمت و عدالت الهی سازگار نیست.<sup>۱</sup> به تعبیر جان هات این سه ایده مزاحم، چالش‌های جدی برای خداباوری سنتی محسوب می‌شوند.

در واکنش به این چالش، دو رویکرد عمده شکل گرفته است. رویکرد اول، جنبش طراحی هوشمند است که با تمرکز بر مفاهیمی چون پیچیدگی فروکاست‌ناپذیر و اطلاعات تخصص‌یافته، تلاش می‌کند دخالت مستقیم طراح هوشمند را در سطح مکانیسم‌های زیستی اثبات کند<sup>۲</sup> و با یافتن شکاف‌هایی در تبیین داروینی، جای پای برای دخالت مستقیم الهی باز کند. در نتیجه، این رویکرد، برخی مکانیسم‌های تکاملی را رد یا محدود می‌کند.

رویکرد دوم، نوعی از تکامل خداباورانه است که مکانیسم‌های تکاملی را به‌طور کامل می‌پذیرد، اما در عوض، الهیات سنتی را بازنگری می‌کند. متفکرانی چون جان هات و جان پاکینگهورن، الهیات فرآیندی را به‌منزله راه حل پیشنهاد می‌کنند؛ الهیاتی که در آن خداوند به‌مثابه موجودی در حال شدن، فاقد علم پیشین کامل و محدود در قدرت تصور می‌شود.<sup>۳</sup>

این مقاله، تقریر سومی را پیشنهاد می‌کند: امکان سازگاری کامل میان تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک بدون نیاز به اصلاح الهیات یا رد مکانیسم‌های تکاملی. راه حل این مقاله بر تمایز دقیق قلمروهای تبیینی و تفسیر صحیح مفاهیم تصادف و کور بودن در بستر قلمروشناسی علم مبتنی است.

1. John F. Haught, *God After Darwin: A Theology of Evolution* (Boulder: Westview Press, 2000), 233.

2. Michael J. Behe, *Darwin's Black Box: The Biochemical Challenge to Evolution* (New York: Free Press, 1996); and William A. Dembski, *The Design Inference: Eliminating Chance through Small Probabilities* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).

3. John Polkinghorne, *Belief in God in an Age of Science* (New Haven: Yale University Press, 2007).; John F. Haught, *Making Sense of Evolution: Darwin, God, and the Drama of Life* (Louisville: Westminster John Knox Press, 2010).

تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۵۳

### بیان مسئله و تز اصلی

ناسازگاری تکامل و خداباوری فقط در صورتی رخ می‌دهد که تصادفی بودن جهش‌ها و کور بودن انتخاب طبیعی را به مثابه نفی مطلق هر عاملیتی اعم از طبیعی و فراطبیعی تفسیر کنیم. این تفسیر، خود ناشی از خلط قلمروهای علمی (طبیعی/تجربی) و متافیزیکی (فراطبیعی/فرا تجربی) است؛ اما اگر این مفاهیم را در چهارچوب محدود علمی نگه داریم و آنها را صرفاً به معنای نفی عوامل قابل شناسایی تجربی بدانیم، آنگاه سازگاری کامل با الهیات کلاسیک حفظ و به خوبی معنادار می‌شود.

به عبارت دیگر، نظریه تکامل به حکم روش طبیعت‌گرایانه خود، درباره علل فراطبیعی یا متافیزیکی، که همان لایه بنیادین و زیرین واقعیت است، سکوت می‌کند؛ این سکوت را نباید با نفی آنها اشتباه گرفت. تصادف در علم، یعنی عدم قابلیت پیش‌بینی براساس قوانین طبیعی شناخته‌شده و سطح لایه مشاهده‌پذیر (ظاهری)، نه خروج از علم و قدرت الهی. کور بودن در انتخاب طبیعی، یعنی نبود هدف در سطح مکانیسم، نه نبود غایت در سطح خلقت. اگر به هر شکل دیگری مفهوم تصادف و کور بودن توسعه مفهومی پیدا کند، چنانکه برخی مروجان علم مانند داوکنیز انجام می‌دهند از حوزه مفاهیم و روش علم تجربی خارج می‌شود و به عبارتهایی متافیزیکی تبدیل می‌شود که نقض غرض علم تجربی و به نوبه خود زیاده‌روی است.

لازم است میان دو مفهوم، متمایز شویم که خلط آن منشأ بسیاری از سوءفهم‌هاست: زیادت تبیینی در برابر زیادت هستی‌شناختی.

تبیین تکاملی، خدا را به مثابه یک علت تبیینی اضافه در کنار علل طبیعی زائد می‌کند؛ درست همانگونه که کشف قانون جاذبه نیوتن، فرضیه «فرشتگان محرک سیارات» را در علم زائد کرد. این معنای مشروعی از تیغ‌آکام و با روش علمی کاملاً سازگار است؛ اما به هیچ وجه به معنای زائد شدن خدا در جایگاه علت اصلی تحقق، عملکرد و استمرار قوانین طبیعی و امور طبیعی نیست.

این تمایز با مثالی از زیست‌شناسی تکاملی، روشن‌تر می‌شود: وقتی زیست‌شناس مکانیسم‌های ژنتیکی جهش را کاملاً توضیح می‌دهد، دیگر نیازی به فرض «نیروی حیاتی» جداگانه‌ای نیست که جهش را «هدایت» کند. این زائد شدن تبیینی است؛ اما این تبیین کامل، هیچ پاسخی نمی‌دهد به اینکه چرا اصلاً قوانین شیمی آلی وجود دارند که مولکول DNA را ممکن می‌سازند یا چرا قوانین ریاضی حاکم بر انتخاب طبیعی در سراسر کیهان یکسان و پایدارند. اینها پرسش‌های هستی‌شناختی‌اند که علم به حکم روش خود، نه آنها را می‌پرسد و نه توان پاسخ به آنها را دارد.

### یکم: مروری بر طراحی هوشمند و تکامل خداپاورانه

پیش از ورود به بحث و مدعای اصلی، لازم است با دو رویکرد طراحی هوشمند و تکامل خداپاورانه آشنا شویم و وجوه تمایز و اهم نقدها را بشناسیم تا تفاوت موضع این نوشتار با رویکردهای مذکور، ملموس شود. هر چند هر دو رویکرد به دنبال سازگاری علم و ایمان هستند، اما در روش‌شناسی، مبانی فلسفی و استراتژی دفاعی با یکدیگر تفاوت‌های بنیادی دارند.

### طراحی هوشمند: شناسایی دخالت مستقیم

جنبش طراحی هوشمند که در دهه ۱۹۹۰ با آثار فیلیپ جانسون، مایکل بهی و ویلیام دمبسکی شکل گرفت، تلاش می‌کند با استفاده از ابزارهای علمی، دخالت مستقیم طراح هوشمند را در طبیعت اثبات کند. دو مفهوم کلیدی این جنبش عبارت‌اند از: پیچیدگی فروکاست‌ناپذیر (Irreducible Complexity) و اطلاعات تخصیص‌یافته (Specified Complexity).

بهی استدلال می‌کند که برخی ساختارهای زیستی مانند تازک باکتری از اجزای متعددی تشکیل شده‌اند که حذف هر یک از آنها کل سیستم را غیرعمل‌کردی می‌کند. چنین سیستم‌هایی نمی‌توانند از طریق تغییرات تدریجی تکامل یابند، زیرا مراحل میانی فاقد عملکرد و فاقد ارزش بقا خواهند بود.<sup>۴</sup> از این رو، تنها تبیین معقول برای چنین ساختارهایی، طراحی هوشمند است.

دمبسکی نیز با توسعه فیلتر تبیینی، تلاش می‌کند معیار علمی برای تشخیص طراحی ارائه دهد. براساس این فیلتر، وقتی پدیده‌ای همزمان دارای پیچیدگی بالا و تخصیص به یک الگوی مستقل باشد، نمی‌توان آن را به ضرورت فیزیکی یا تصادف نسبت داد. پیچیدگی اطلاعاتی موجود در DNA نمی‌تواند از فرایندهای تصادفی ناشی شده باشد، بلکه باید به طراحی هوشمند منتسب شود؛<sup>۵</sup> اما این استراتژی با دو ادعای اصلی رودرروست که باید آنها را حل و فصل کند. نخست، ادعای علمی: زیست‌شناسان تکاملی مدعی شده‌اند که ساختارهایی که بهی آنها را فروکاست‌ناپذیر می‌خواند، می‌توانند از طریق مسیرهای تکاملی غیرمستقیم یا تغییر عملکرد پدید آیند.<sup>۶</sup> دوم، ادعای فلسفی: طراحی هوشمند، استراتژی «خدای شکاف‌ها» را دنبال می‌کند؛ هر جا علم توضیح کاملی ندارد به دخالت الهی استناد می‌کند. این استراتژی، ایمان را در برابر پیشرفت‌های علمی آسیب‌پذیر می‌کند. در این نوشتار بر طراحی هوشمند تمرکز نداریم و بنا نداریم این مسیر را تعقیب کنیم و قضاوتی در باب صحت و سقم این دو ادعا و پاسخ‌های مرتبط با آنها

4. Behe, *Darwin's Black Box: The Biochemical Challenge to Evolution*, 39.

5. Dembski, *The Design Inference: Eliminating Chance through Small Probabilities*, 36-47.

6. Kenneth R. Miller, *Finding Darwin's God: A Scientist's Search for Common Ground Between God and Evolution* (New York: Harper Perennial, 1999).

تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تز واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۵۵

ارائه دهیم؛ اما به نظر می‌رسد می‌توان تز این مقاله را در عرض تز طراحی هوشمند، قابل تعقیب دانست. تز واقعیت دولایه فارغ از لایه تبیینی طبیعی به بحث سازگاری (حداقلی) می‌پردازد و طراحی هوشمند در سطح تبیین طبیعی نیز پیشنهادها و نقدهای قابل تأمل دارد.

#### تکامل خداباورانه: خدا به مثابه علت هستی‌بخش

در مقابل، تکامل خداباورانه که نمایندگان برجسته‌ای مانند کنت میلر، فرانسیس کالینز، جان هات و جان پاکینگهورن دارد، مکانیسم‌های تکاملی، شامل جهش‌های تصادفی و انتخاب طبیعی کور را می‌پذیرد. این رویکرد، طراحی الهی را نه در سطح مداخله در مکانیسم‌های فیزیکی، بلکه در سطح هستی‌شناختی و بنیادین جست‌وجو می‌کند.

از منظر این رویکرد، خداوند نه یک عامل فیزیکی در کنار سایر عوامل، بلکه منبع و نگهدارنده همه عوامل است. به تعبیر توماس آکویناس، خداوند علت اولی است که از طریق علل ثانوی عمل می‌کند، بدون آنکه با آنها رقابت کند. قوانین طبیعت، خود تجلی مشیت الهی‌اند، نه محدودیتی برای آن. ریچارد سوئین‌برن تأکید می‌کند که وجود قوانین طبیعی ساده، عام و پایدار که اجازه می‌دهند تکامل رخ دهد، خود بزرگ‌ترین برهان برای وجود خداست. طراحی الهی نه در شکاف‌های علم، بلکه در خود وجود و نظم قوانین طبیعی نمایان می‌شود.<sup>۷</sup>

در این نوشتار نه دنبال اثبات دخالت الهی در سطح مکانیسم‌ها هستیم (مانند طراحی هوشمند) و نه به دنبال اصلاح الهیات برای سازگاری با تکامل (مانند الهیات فرایندی). بلکه نشان می‌دهیم که تکامل و الهیات کلاسیک در قلمروهایی متمایز عمل می‌کنند و هیچ ناسازگاری واقعی ندارند.

#### ۱-۱. تکامل خداباورانه با رویکرد الهیات فرایندی؛ آرای هات و پاکینگهورن

با وجود امکان راه‌حل قلمروشناختی، برخی متفکران مسیحی معتقدند سازگاری واقعی تکامل و خداباوری، مستلزم بازنگری بنیادین در الهیات سنتی است. الهیات فرایندی، که ریشه در فلسفه وایتهد دارد و توسط چارلز هارتشورن و جان کاب تکامل یافته است، پیشنهاد می‌کند که خدا نه موجودی فراتاریخی و تغییرناپذیر، بلکه موجودی است که خود در فرایند واقعیت مشارکت می‌کند و تحت تأثیر از آن می‌شود. خدا در این چهارچوب، قدرت مطلق ندارد و نمی‌تواند جهان را از بیرون کنترل کند، اما با «فریبایی» و «کشش»، موجودات را به سوی کمال هدایت می‌کند.<sup>۸</sup>

7. Richard Swinburne, *The Existence of God*, 2nd ed (Oxford: Clarendon Press, 2004), 294-301.

8. John B. Cobb and David Ray Griffin, *Process Theology: An Introductory Exposition* (Philadelphia: Westminster Press, 1976), 47.

این میان، آرای دو تن از برجسته‌ترین اندیشمندان، جان هات و جان پاکینگهورن، که الهیات فرایندی را برای راه‌حل پیشنهاد می‌کنند، بررسی می‌کنیم.

هات: خدای آینده‌نگر و عشق رهاکننده

جان هات، الهی‌دان کاتولیک آمریکایی، یکی از برجسته‌ترین مدافعان تکامل خداپاورانه مبتنی بر الهیات فرایندی است. او در کتاب‌های بسیار خود به‌ویژه *Making Sense of Evolution* و *God After Darwin*، استدلال می‌کند که نظریه تکامل، ما را ملزم به بازاندیشی در تصویر سنتی از خداوند می‌کند.

هات سه مفهوم کلیدی در نظریه تکامل را ایده‌های مزاحم برای الهیات سنتی می‌نامد: تصادفی بودن جهش‌ها، رنج حیوانات در انتخاب طبیعی و زمان بسیار طولانی تکامل.<sup>۹</sup> او معتقد است الهیات سنتی که خدا را به‌مثابه طراح دقیق و مدیر و مدبر و قیوم ذره به ذره جهان می‌بیند با این ایده‌ها سازگار نیست.

راه حل هات، جایگزینی الهیات ایستا با الهیاتی پویا است. او با استفاده از فلسفه فراند آلفرد نورث وایتهد، خدا را نه به‌مثابه موجودی ثابت و کامل، بلکه به‌مثابه موجودی در حال شدن (صیوررت) تصویر می‌کند. خدا آینده مطلق است که جهان را به سوی خود فرا می‌خواند. به تعبیر هات، خدا جلو جهان است، نه پشت آن؛ او علت کشنده است، نه علتی هل‌دهنده.<sup>۱۰</sup>

در این چهارچوب، تصادفی بودن جهش‌ها مشکل نیست، زیرا خدا آینده را نمی‌داند و بر حال، کنترل کامل ندارد. رنج تکامل نیز پذیرفتنی است، زیرا خدا نمی‌تواند از آن را جلوگیری کند. به تعبیر هات، خدا «عشق رهاکننده» است که جهان را آزاد می‌گذارد تا خودش را بسازد.

پاکینگهورن: علیت کل به جزء و جهان باز

جان پاکینگهورن، فیزیکدان و الهی‌دان انگلیسی، رویکرد متفاوت، اما مکملی ارائه می‌دهد. او با تمرکز بر نظریه آشوب و علیت کل به جزء، تلاش می‌کند مدلی از فعالیت الهی ارائه دهد که با علم مدرن سازگار باشد.

پاکینگهورن استدلال می‌کند که جهان دترمینیستی، بسته نیست، بلکه جهانی باز است. نظریه آشوب نشان می‌دهد که برخی سیستم‌های طبیعی مانند آب و هوا و سیستم‌های زیستی پیچیده، حساسیت شدید به شرایط اولیه دارند؛ به طوری که تغییرات بسیار کوچک می‌توانند به

9 Haight, *God After Darwin: A Theology of Evolution*, 233.

10 Haight, *Making Sense of Evolution: Darwin, God, and the Drama of Life*, 68.

تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۵۷

نتایج کاملاً متفاوت منجر شوند. این گشودگی یا انعطاف‌پذیری، فضایی برای فعالیت الهی فراهم می‌کند، بدون آنکه قوانین طبیعت نقض شوند.<sup>۱۱</sup>

پاکینگهورن مفهوم علیت کل به جزء را پیشنهاد می‌کند: خداوند نه از طریق مداخله در سطح جزئیات فیزیکی، بلکه از طریق تعیین وضعیت کلی سیستم عمل می‌کند. به عبارت دیگر، خدا اطلاعات ورودی را به سیستم می‌دهد که مسیر تکامل آن را هدایت می‌کند، بدون آنکه قوانین فیزیک را نقض کند.

این مدل به زعم پاکینگهورن، همزمان هم با علم مدرن، سازگار است و به خدا هم نقش فعال می‌دهد؛ اما تأکید می‌کند که برخلاف الهیات سنتی، خدا نمی‌تواند همه چیز را کنترل کند؛ گشودگی‌های کوانتومی و آشوبی، محدودیت‌هایی برای قدرت الهی محسوب می‌شوند.<sup>۱۲</sup>

#### ۱-۲. نقدهایی بر الهیات فرایندی

با وجود جذابیت‌های ظاهری الهیات فرایندی، این رویکرد با چالش‌های جدی روبه‌روست که آن را برای راه‌حل سازگاری تکامل و خداباوری ناکافی می‌کند.

#### الف) نقد هستی‌شناختی: تقلیل خدا به موجود متناهی

بنیادی‌ترین اشکال الهیات فرایندی، تقلیل خدا به یک موجود متناهی در حال شدن است. در الهیات کلاسیک، خداوند به‌مثابه هستی محض یا وجود ضروری، فراتر از زمان و تغییر است. او نه موجودی در میان موجودات، بلکه منبع و اساس همه هستی است.

اما در الهیات فرایندی، خدا موجودی است که در زمان تغییر می‌کند، تجربه می‌کند و رشد می‌کند. این تصویر، خدا را از سطح متافیزیکی به سطح فیزیکی تقلیل می‌دهد. به تعبیر آوین پلنتینگا، الهیات فرایندی خدا را به یک موجود بسیار بزرگ، اما همچنان محدود تبدیل می‌کند.<sup>۱۳</sup>

این تقلیل، پیامدهای جدی دارد. اگر خدا در زمان است و تغییر می‌کند در نتیجه او احتیاج به علتی دارد که او را به وجود آورده باشد. اگر خدا متناهی است، پس نمی‌تواند منبع نهایی هستی باشد. در نتیجه، الهیات فرایندی مسئله وجود خدا را پیچیده‌تر و تصویر ابداعی و نامأنوسی از خدا ایجاد می‌کند.

11 John Polkinghorne, *Belief in God in an Age of Science* (New Haven: Yale University Press, 2007) 246.

12 Polkinghorne, John. *Science and Theology: An Introduction* (Minneapolis: Fortress Press, 2001) 103.

13. Alvin Plantinga, *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism* (New York: Oxford University Press, 2011), 58.

ب) نقد معرفت‌شناختی: محدودیت علم الهی

یکی از تعهدات اصلی الهیات فرایندی، محدودیت علم پیشین خداوند است. هات و پاکینگهورن استدلال می‌کنند که اگر جهش‌ها واقعاً تصادفی باشند، خدا نمی‌تواند آنها را از پیش بداند. این محدودیت علم الهی، راه حل آنها برای سازگاری با تصادفی بودن تکامل است. طبیعتاً هر دو همین مطلب را به طریق اولی در مورد تصادف در سطح ذرات کوانتومی هم روا می‌دانند؛ اما این راه حل، خود مشکل‌ساز است. در الهیات کلاسیک، علم الهی نه معرفتی تجربی، بلکه معرفتی خلاقانه است. خدا چیزها را می‌داند، نه چون آنها را مشاهده می‌کند، بلکه چون آنها را می‌آفریند. علم الهی، همان فعل خلاقه اوست.<sup>۱۴</sup>

از این منظر، محدود کردن علم الهی به معنای محدود کردن قدرت خلاقه او است. اگر خدا نمی‌تواند آینده را بداند، یعنی او کنترل کاملی بر خلقت ندارد. این تصویر با مفهوم خداوند به‌مثابه خالق و نگهدارنده و قیوم جهان و قوانین طبیعی ناسازگار است.

ج) نقد غایت‌شناختی: از دست رفتن هدفمندی خلقت

الهیات فرایندی با رد علم و قدرت مطلق الهی در واقع غایت‌مندی خلقت را نیز از دست می‌دهد. اگر خدا نمی‌داند تکامل به کجا منتهی می‌شود و نمی‌تواند آن را کنترل کند، آنگاه خلقت انسان، خوش‌شانسی است، نه تحقق هدف الهی.

هات این پیامد را صریحاً می‌پذیرد و می‌گوید خدا جهان را به سوی آینده‌ای نامعلوم فرا می‌خواند؛<sup>۱۵</sup> اما این پاسخ، برای الهیات سنتی قانع‌کننده نیست. اگر خلقت انسان تصادفی است، چگونه می‌توان گفت خدا انسان را آفریده است؟ اگر سعادت انسان هدف از خلقت نبوده است، معنای ارسال رسولان و وجود ادیان و حتی معنای زندگی و مرگ چیست؟

د) نقد اخلاقی: مشکل شر همچنان حل نشده

یکی از انگیزه‌های اصلی الهیات فرایندی، حل مشکل شر و رنج در تکامل است. هات و پاکینگهورن استدلال می‌کنند که اگر خدا نتواند رنج را جلوگیری کند، دیگر نمی‌توان او را مسئول آن دانست؛ اما این راه حل، مشکل اخلاقی را حل نمی‌کند، بلکه جابه‌جا می‌کند.

اگر خدا واقعاً نمی‌تواند رنج را جلوگیری کند، یعنی او خدای ضعیفی است که ارزش عبادت ندارد. اگر او می‌تواند، اما نمی‌کند، یعنی او بی‌رحم است. الهیات فرایندی با انتخاب گزینه اول،

14. Thomas Aquinas, *Summa Theologica*, Trans. Fathers of the English Dominican Province (New York: Benziger Brothers, 1947), I, q.14, a.8.

15. Haught, *Making Sense of Evolution: Darwin, God, and the Drama of Life*, 68.

تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و ترواقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۵۹

خدا را از مسئولیت اخلاقی خلاص می‌کند، اما به قیمت از بین بردن قدرت و شایستگی او برای عبادت.

نکته مهم دیگر این است که خدای الهیات فرایندی، فیصله‌بخش و تکیه‌گاه نیست و انسان رنجور و نومید را نه تنها آرامش نمی‌بخشد، بلکه در ابهام و بحران رهاشدگی تنها می‌گذارد. چنین تصویری از خدا زمینه‌ساز بحران‌های فراوان روانی و بی‌قراری و اضطراب بشری است و آغوش ایمنی ندارد که برای انسان‌های نیازمند و بحران‌زده امنیت ایجاد کند. از منظر کارکرد اجتماعی و روانی دین، الهیات فرایندی توان تسلی‌بخشی الهیات سنتی را تضعیف می‌کند. دینی که در برابر رنج و مرگ چیزی جز یک «کَشِش ضعیف به سوی کمال» ارائه نمی‌دهد به‌سختی می‌تواند عمق تجربه دینی بشری را بازتاب دهد.

در مقابل، الهیات کلاسیک با حفظ قدرت مطلق الهی، راه‌های دیگری برای توجیه رنج پیشنهاد می‌کند: آزادی مخلوقات، ارزش نظم طبیعی و بلوغ روحانی از راه رنج و زمینه‌سازی برای سعادت. این تبیین‌های حکمت‌آمیز دست کم خدا را در جایگاه موجودی شایسته عبادت، حفظ می‌کنند و همواره خدا قابل اتکا و مرجع نهایی علم و قدرت باقی می‌ماند و چراغ امید و آرامش را روشن نگه می‌دارد.

در نهایت، الهیات فرایندی با محدود کردن قدرت و علم خداوند در واقع نه یک راه‌حل برای سازگاری تکامل و خداباوری، بلکه انحلال صورت مسئله و تسلیم به یکی از دو طرف مسئله است.

دوم: راه‌حل قلمروشناختی و ترواقعیت دولایه

اینک به ارائه راه‌حل سوم می‌پردازیم: امکان سازگاری تکامل و الهیات کلاسیک از طریق تمایز دقیق قلمروهای تبیینی. این راه حل، نه مکانیسم‌های تکاملی را رد می‌کند (مانند طراحی هوشمند)، نه الهیات سنتی را اصلاح می‌کند (مانند الهیات فرایندی).

## ۲. تمایز لایه‌های واقعیت (وام‌گیری از علل اولی و علل ثانوی)

پایه فلسفی این راه حل، چیزی شبیه تمایز ارسطویی-توماسی میان علل اولی و ثانوی است. به تعبیر توماس آکویناس، خداوند علت اولی است که همه چیز را به وجود می‌آورد و نگه می‌دارد. قوانین طبیعت و مکانیسم‌های تکاملی، علل ثانوی هستند که در درون چهارچوب هستی‌بخشی قیومیت الهی عمل می‌کنند.

این دو سطح علیت یا واقعیت، نه در رقابت با یکدیگرند، نه مکمل یکدیگر، بلکه در سطوح متفاوت هستی‌شناختی قرار دارند. علیت الهی، نه یکی از علل در میان علل، بلکه شرط امکان و

تحقق همه علیت‌ها و لایه مشاهده‌پذیر است. به تعبیر آکویناس، خدا در همه عوامل عمل می‌کند، نه در جایگاه عاملی در کنار آنها، بلکه به‌عنوان منبع عاملیت آنها.<sup>۱۶</sup>

در الهیات کلاسیک، خداوند نه تنها خالق اولیه، بلکه حافظ لحظه به لحظه جهان است. هستی جهان، وابسته مطلق به فعل هستی‌بخش الهی است. اگر خدا حتی برای یک لحظه از حفظ و تمشیت جهان دست بردارد، جهان نیست می‌شود. پس خدا نه بی‌عمل، بلکه فعال‌ترین عامل و قیوم همه چیز است، اما نه در سطح علل ثانوی یا لایه مشاهده‌پذیر، بلکه در سطح بنیادی‌تر هستی‌بخشی.<sup>۱۷</sup>

این تمایز، کلید حل تعارض ظاهری تکامل و خداآوری است. تبیین علمی درباره علل ثانوی (جهش، انتخاب طبیعی) هیچ ربطی به وجود یا عدم وجود علت اولی ندارد. علم می‌تواند کامل‌ترین تبیین را درباره مکانیسم‌ها ارائه دهد، بدون آنکه به پرسش «چرا اصلاً هستی‌ای وجود دارد که این مکانیسم‌ها در آن عمل کنند؟» پاسخی بدهد. بنابراین، تکامل می‌تواند همزمان از دو زاویه که هر کدام به لایه متمایزی از واقعیت می‌پردازد، کاملاً صادقانه توصیف شود: از زاویه زیست‌شناختی، فرایندی طبیعی از جهش تصادفی و انتخاب طبیعی است؛ از زاویه متافیزیکی، ابزاری است که از طریق آن خداوند به‌عنوان علت اولی (وجود و بقای همه امور و قوانین طبیعت) عمل می‌کند. این دو توصیف، نه در تعارض‌اند و نه یکی، دیگری را زائد می‌کند، زیرا در سطوح متفاوتی از تبیین قرار دارند.

این موضع در فلسفه تحلیلی معاصر نیز حامیانی دارد. ادوارد فیزر با تکیه بر متافیزیک ارسطویی-توماسی استدلال می‌کند که اشتباه رایج این است که خدا را «موجودی در کنار موجودات طبیعی» تصور کنیم؛ در حالی که در الهیات کلاسیک، خدا «هستی‌بخش به همه موجودات» است.<sup>۱۸</sup> النور استامپ نیز با بررسی دقیق متافیزیک آکویناس نشان می‌دهد که این تمایز میان علت اولی و ثانوی نه تنها منسجم، بلکه از دید فلسفی، قوی‌تر از جایگزین‌هاست.<sup>۱۹</sup>

#### الف) نمونه‌هایی از زیست‌شناسی و طبیعت

برای درک بهتر، می‌توان این تمایز لایه‌ها را در قالب نمونه‌های عینی علوم زیستی ارائه کرد:

16. Aquinas, *Summa Theologica*, I, q.105, a.5.

17. Thomas Aquinas, *Summa Contra Gentiles*, trans. Anton C. Pegis (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1975), 65.

18. Edward Feser, *Five Proofs of the Existence of God* (San Francisco: Ignatius Press, 2017), 89.

19. Eleonore Stump, *Aquinas* (London: Routledge, 2003), 93.

تکامل داروینی و خدا باوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعت دولابه / توکلی بینا ۱۶۱

اول: یک زیست‌شناس سلولی می‌تواند همه مکانیسم‌های بیوشیمیایی یک سلول را توضیح دهد: از پروتئین‌سازی در ریبوزوم تا انتقال الکترون در میتوکندری. این توضیح در سطح خود کامل است و به هیچ «نیروی مرموز اضافه» نیاز ندارد؛ اما همین زیست‌شناس اگر پرسیده شود «چرا قوانین شیمی به‌گونه‌ای هستند که این فرایندها را ممکن می‌کنند؟» می‌گوید: این پرسش دیگر در قلمرو زیست‌شناسی نیست. این پرسش متافیزیکی است.

دوم: انتخاب طبیعی، بقای تناسب‌یافته‌ترین‌ها را از طریق تفاوت در موفقیت تولیدمثلی توضیح می‌دهد. این مکانیسم کاملاً «کور» است: هیچ ارگانیسمی نمی‌داند، دارد «تکامل» می‌یابد؛ اما «کور بودن» در سطح مکانیسم با «هدفمند بودن» در سطح کل فرایند کیهانی تناقضی ندارد. تمثیل کارگر ساختمان، مفید است: هر کارگر کار خود را می‌کند بدون آنکه بداند نتیجه نهایی ساختمان چگونه خواهد بود، اما معمار، کل طرح را می‌داند. «کور بودن کارگران» به معنای «نبودن معمار» نیست.

سوم: پدیده «تکامل همگرا (Convergent Evolution)» جالب توجه است. چشم به‌طور مستقل در خطوط تکاملی بسیار مختلف - در مهره‌داران، اختاپوس‌ها و حشرات - تکامل یافته است. این همگرایی نشان می‌دهد که برخی «راه حل‌ها» در فضای احتمالات تکاملی به‌شدت جذاب‌اند. از منظر خدا باوری کلاسیک، این می‌تواند نشانه‌ای از «شکل‌های کمال» باشد که در ساختار هستی نهفته‌اند؛ دخالت الهی در هر جهش به‌مثابه قوانینی که به سمت راه حل‌های خاصی سوق می‌دهند.

چهارم: یکی از جالب‌توجه‌ترین واقعیت‌هایی که علم مدرن آشکار کرده، «قابلیت فهم‌پذیری غیر منتظره» جهان است؛ اینکه جهان به‌گونه‌ای است که ریاضیات انتزاعی انسانی می‌تواند آن را توصیف کند. فیزیکدان برنده جایزه نوبل، یوجین ویگنر در مقاله معروف خود از «اثربخشی نامعقول ریاضیات در علوم طبیعی» سخن می‌گوید.<sup>۲۰</sup> آلبرت اینشتین نیز می‌گوید: پیچیده‌ترین چیزی که می‌توانم درباره جهان بگویم این است که قابل فهم است.

این «قابلیت فهم‌پذیری» نیازمند تبیین است. علم طبیعی آن را مفروض می‌گیرد و باید مفروض بگیرد؛ اما توضیحش نمی‌دهد. الهیات کلاسیک در موضع خوبی برای توضیح آن است: جهانی که توسط علم و قدرت بی‌نظیر الهی آفریده شده است، طبیعتاً با عقل بشری، که خود آفریده و هدایت‌شده توسط همان خالق است، قابل درک می‌شود.

20. Eugene Wigner, "The Unreasonable Effectiveness of Mathematics in the Natural Sciences," *Communications in Pure and Applied Mathematics* 13, no. 1 (1960): 14.

### ب) معنای علمی تصادف و کور بودن

با این تمایز در ذهن، می‌توانیم معنای دقیق تصادف و کور بودن در نظریه تکامل را روشن کنیم. وقتی زیست‌شناسان می‌گویند جهش‌ها تصادفی هستند، منظورشان این است که: جهش‌ها نسبت به نیازهای بقای ارگانیسم تصادفی‌اند. یعنی محیط، جهت یا محتوای جهش را تعیین نمی‌کند.

این تصادف، یک مفهوم محدود علمی است. یعنی: در چهارچوب قوانین فیزیکی و شیمیایی شناخته‌شده، جهت جهش قابل پیش‌بینی نیست؛ اما این عدم قابلیت پیش‌بینی علمی، هیچ چیزی درباره علل فراطبیعی یا متافیزیکی نمی‌گوید.<sup>۲۱</sup>

به همین ترتیب، کور بودن انتخاب طبیعی یعنی: این مکانیسم فاقد پیش‌بینی، هدف‌گذاری یا آگاهی است. انتخاب طبیعی، فرایندی آماری است که صرفاً بقای برخی متغیرها را به دلیل مزیت تولیدمثلی آنها توضیح می‌دهد؛ اما این کور بودن در سطح مکانیسم به معنای نبود هدف در سطح کل خلقت نیست.

### ج) طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در مقابل طبیعت‌گرایی متافیزیکی

آلوین پلنتینگا تمایز مهمی میان طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و طبیعت‌گرایی متافیزیکی ایجاد می‌کند.<sup>۲۲</sup> طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، یک اصل روشی در علم است که می‌گوید: تبیین‌های علمی باید براساس علل طبیعی قابل آزمایش باشند. این اصل برای کارکرد علم ضروری است و هیچ الزام متافیزیکی ندارد.

اما طبیعت‌گرایی متافیزیکی، یک ایدئولوژی فلسفی است که می‌گوید: فقط علل طبیعی وجود دارند و هیچ واقعیت فراطبیعی‌ای نیست. این جهان‌بینی، تعهدی متافیزیکی است که از علم نتیجه نمی‌شود، بلکه به آن تحمیل می‌شود.

تعارض واقعی، نه میان علم تکامل و خداباوری، بلکه میان طبیعت‌گرایی متافیزیکی و خداباوری است. وقتی داروین یا دنت یا ریچارد داوکینز از تصادف و کور بودن تکامل برای نفی خدا استفاده می‌کنند، آنها از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی به طبیعت‌گرایی متافیزیکی زیاده‌قدم برداشته‌اند و از قلمرو علم فراتر رفته‌اند.

### د) ثبات قوانین طبیعی به مثابه دلیل وجود خدا

یکی از جالب‌ترین نقاط قوت راه‌حل قلمروشناختی این است که نه تنها تعارض را رفع

21 Plantinga, *Where the Conflict Really Lies*, 146.

22 Plantinga, *Where the Conflict Really Lies*.

تکامل داروینی و خدا باوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۶۳

می‌کند، بلکه تکامل را به دلیلی برای وجود خدا تبدیل می‌کند. ریچارد سوئین برن استدلال می‌کند که وجود قوانین طبیعی ساده، زیبا و پایدار، که اجازه می‌دهند تکامل رخ دهد، خود نیازمند تبیین است.<sup>۲۳</sup>

چرا اصلاً قوانینی وجود دارند؟ چرا این قوانین در سراسر کیهان یکسان‌اند؟ چرا آنها به گونه‌ای دقیق تنظیم شده‌اند که حیات را ممکن می‌سازند؟ علم به این پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد، زیرا خود علم بر اساس این قوانین کار می‌کند؛ اما الهیات، تبیینی روشن ارائه می‌دهد: قوانین، تجلی آگاهی و مشیت خالق هستند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر خدا از طریق قوانین طبیعی عمل می‌کند، معجزات چگونه ممکن است. پاسخ این است که معجزات، نقض قوانین طبیعی نیستند، بلکه کنار گذاشتن موقتی آنها توسط قانون‌گذار هستند. توماس آکویناس تأکید می‌کند معجزات، برای خداوند، که خالق قوانین است، همان قدر طبیعی است که عملکرد عادی قوانین. قوانین، توصیف رفتار معمول طبیعت هستند، نه قیودی بر قدرت الهی.<sup>۲۴</sup>

پس راه‌حل قلمروشناختی، امکان معجزات را انکار نمی‌کند، بلکه تأکید می‌کند که معجزات استثناء هستند، نه قاعده.

## ۲-۱. رویکرد استقلال قلمروها

رویکرد استقلال قلمروها (NOMA — Non-Overlapping Magisteria)، که استیون جی. گولد آن را صورت‌بندی کرده است، می‌گوید علم با واقعیت‌های تجربی و دین با معنا و ارزش‌ها سروکار دارد.<sup>۲۵</sup> این رویکرد، جذاب، اما ناقص است، زیرا به جدایی کامل دو موضوع می‌انجامد که واقعیت الهیاتی را از واقعیت تجربی بیگانه می‌کند؛ اما تر واقعیت دولایه متفاوت است: نه استقلال، بلکه نظام طولی. علم و الهیات به دو لایه از یک واقعیت می‌پردازند که در نظامی طولی و در هم تنیده قرار دارند؛ نه کنار هم، بلکه یکی زیربنای دیگری.

## الف) ریشه‌های این تمایز در اندیشه اسلامی

تمایز قلمروشناختی، که این مقاله پیشنهاد می‌کند، ریشه عمیقی در اندیشه اسلامی دارد. به نظر می‌رسد تمایز وجود و ماهیت، که از سوی فارابی طرح شد، توسط ابن‌سینا به نضج رسید و

23. Swinburne, *The Existence of God*, 294-301.

24. Aquinas, *Summa Theologica*, I, q.105, a.6.

25. Stephen Jay Gould, *Rocks of Ages: Science and Religion in the Fullness of Life* (New York: Ballantine Books, 1999), 6.

ملاصدرا آن را در قالب «اصالت وجود» تکامل بخشید برای حل معضل رابطه خدا و طبیعت است و چیزی شبیه پیگیری واقعیتی در دلایه تبیینی و دو قلمرو است.<sup>۲۶</sup>

ملاصدرا این ایده را با «اصالت وجود» تکمیل می‌کند: وجود، واقعیت بنیادین است و ماهیت، تعیین خاص آن.<sup>۲۷</sup> در این چهارچوب، علم طبیعی با ماهیات سروکار دارد: چیستی اشیا را بررسی می‌کند. الهیات با وجود سروکار دارد: «هستی» اشیا و منبع آن «هستی» را. این دو نه متناقض، نه موازی، بلکه در نظام طولی قرار دارند.

#### ب) نزدیک‌ترین تمثیل برای واقعیت دولایه

در جمع‌بندی می‌توان یک تمثیل تبیینی، فیلم سینمایی یا تئاتر را مثال زد. در سطحی از واقعیت ما بر صحنه یا پرده شاهد داستانی خیره‌کننده هستیم که ما را به عمق خود می‌برد و به آن فکر می‌کنیم، گریه می‌کنیم، می‌ترسیم، تعلیق می‌شویم و می‌خندیم و عبرت‌ها یا آموزه‌هایی برآیمان دارد؛ اما در لایه دیگری از واقعیت، وقتی به حرفه سینما و تئاتر دقت می‌کنیم درگیر بحث و تأمل در عوامل آن نمایش می‌شویم: بازیگرانی که ربط و نسبت دیگری در این لایه دارند و فیلم‌بردار و گریمر و نویسنده و سناریو و کارگردان و... هرچه نمایشی خیره‌کننده‌تر، تحسین عوامل و سناریو و سازنده بیشتر. این دو لایه از واقعیت از یکسو انکارپذیر نیستند و از سوی دیگر با نهایت سازگاری، بدون آنکه تعارضی پیش آمده باشد کاملاً رخداد واحدی را رقم زده‌اند. چند نکته در این تمثیل وجود دارد: ۱) جالب است که فیلم را در هر دو سطح «غرق شدن در فیلم» و «هنر فیلم‌سازی» و با هر دو نگاه می‌توان تحلیل کرد و اعماق آن را شکافت و هر دو سطح تحقق دارند، بدون آنکه واقعیت دوگانه شود؛ ۲) همه روابط و قواعد درون یک نمایش هم به وسیله عوامل و لحظه به لحظه تحقق دارد و عوامل فیلم فقط در لایه وجودی و هستی‌بخش حضور ندارند، بلکه (در عین سطح متمایز در تحلیل فیلم) استقلال به معنای غلط ندارد، بلکه در واقع یک چیز بیشتر تحقق نمی‌یابد و همه روابط و قواعد را نیز شکل می‌دهد و استمرار می‌بخشد و ۳) اینکه نمی‌توانیم در دل فیلم، وقایع بعدی را تشخیص دهیم و در «تعلیق» سینمایی گرفتار می‌شویم که یکی از عوامل اصلی جذابیت آن است و این، به این معنا نیست که واقعاً هیچ یک از عوامل نمایش نیز در جریان آنچه تحقق می‌بخشند، نیستند! کور بودن و رخ دادن حوادث ناگهانی در چشم بیننده نیز به معنای حادثه و تصادف واقعی یا کور بودن تحقق‌ها نیست.

۲۶ ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. الهیات شفا، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش)، ۱/۲.

۲۷ ملاصدرا (صدرالدین شبرازی)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، جلد ۱، تصحیح و تحقیق: مقصود محمدی

و احمد احمدی (تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳ش)، ۴۲.

تکامل داروینی و خدا باوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تز واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۶۵

لازم است یادآور شویم که بحث حاضر با فرض موجه بودن نظریه تکامل و اعتماد به علم شکل گرفته و ارزیابی میزان اعتبار نظریه تکامل از رسالت این نوشتار بیرون است. این نظریه نیز مانند هر نظریه علمی دیگر پتانسیل تغییر و جایگزینی را دارد. اساساً هر نظریه علمی با چنین رویکردی به بررسی واقعیت: در دو لایه بنیادی (زیرین و ظاهری) مشاهده پذیر، قابل تبیین است.

سوم: ادعای نبود نشانه‌ها بر کنترل الهی

اینجا ادعایی را بررسی می‌کنیم که می‌تواند علیه تز واقعیت دولایه مطرح شود: اگر خداوند الهیات کلاسیک واقعاً کنترل فعالانه و قیومیت بر جهان دارد، چرا هیچ نشانه‌ای از این کنترل در فرایند تکامل دیده نمی‌شود؟ آیا افزودن خداوند به تصویر پس از اتمام تبیین علمی، صرفاً یک توجیه ادهاک (ad hoc) برای حفظ ایمان نیست؟ در پاسخ، سه نکته را باید در نظر گرفت:

الف) تمایز میان «نشانه» و «حضور»

این ادعا بر فرض نادرستی استوار است: اینکه «حضور = نشانه مشاهده‌پذیر»؛ اما بسیاری از واقعیت‌های بنیادین هیچ «نشانه مشاهده‌پذیری» در لایه پدیدارها ندارند. قوانین ریاضیات هیچ جا در یک آزمایشگاه مشاهده نمی‌شوند، اما شرط امکان همه آزمایش‌ها هستند. اصل عدم تناقض منطقی، هیچ نشانه‌ای ندارد، اما شرط امکان همه استدلال‌هاست.

در زیست‌شناسی پیوند فسفودی‌استر که نوکلئوتیدها را در یک رشته DNA را به هم متصل می‌کند در هیچ عکس میکروسکوپ نوری دیده نمی‌شود؛ اما بدون این پیوند، هیچ DNAی وجود ندارد. «عدم مشاهده» به معنای «عدم وجود» نیست.

ب) تمایز میان «دخالته» و «هستی بخشی»

الهیات کلاسیک خدا را «دخالته‌گر در یک سیستم مستقل» نمی‌داند، بلکه «شرط مستمر هستی آن سیستم» می‌داند. این تمایز بنیادین است. دخالت، یعنی وارد شدن در سیستمی که بدون دخالت هم کار می‌کند؛ اما هستی بخشی، یعنی شرط امکان خود سیستم بودن.

وقتی یک بازی کامپیوتری اجرا می‌شود، برق شبکه هیچ «نشانه‌ای» در خود بازی ندارد؛ نه در تصویر، نه در صدا و نه در فیزیک شبیه‌سازی شده. یک فیزیکدان، داخل دنیای بازی هرگز با هیچ آزمایشی «برق» را کشف نمی‌کند، زیرا برق در سطح دیگری عمل می‌کند؛ اما بدون برق، آن دنیا اصلاً وجود ندارد. در الهیات کلاسیک، خداوند دخالت‌گری نیست که باید «جایش» را در کنار امور طبیعی نشان دهیم، بلکه شرط امکان اصل و تمام جهان است. البته این تمثیل فقط از یک جهت گویا است و از جهت دیگری، ناقص و دور از مقصود است: برق هیچ تأثیری بر محتوای

بازی ندارد، اما الهیات ابراهیمی، معتقد است خداوند غایت و معنای خلقت را تعیین می‌کند. به تعبیر دیگر، مکانیسم طبیعی آن را اعم از روابط اجزا و نیز قاعده و قانون‌های طبیعی تعیین می‌بخشد و بدون وجود خدا تحقق و استمرار قانون معنادار نیست. هیچ قاعده فلسفی یا علمی سراغ نداریم که بتواند وجود قوانین طبیعی و قاعده‌مندی آن را توجیه کند. همین که طبیعت قانون دارد در عوض آنکه نداشته باشد و ما می‌توانیم آن را بشناسیم، معجزه است.

این معنا را امام کاظم علیه‌السلام به بهترین وجه تبیین کرده‌اند: «إِنَّمَا تَكُونُ الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ، وَلَا تَرُدُّ فِي نَفْسٍ، وَلَا تُنطِقُ بِلِسَانٍ»؛ اشیا با اراده و خواست او پدید می‌آیند، بدون آنکه سخنی گفته شود یا اندیشه‌ای از خاطری بگذرد یا زبانی به سخن گویا شود.<sup>۲۸</sup> این بیان روشن می‌کند که فعل الهی در سطح بنیادین‌تر از فعل‌های طبیعی است و نیازی به دخالت در لایه مشاهده‌پذیر ندارد.

البته واضح است که این تمایز به معنای بی‌ربطی الهیات به «چگونگی» طبیعت نیست. الهیات ابراهیمی نه فقط می‌گوید «جهانی وجود دارد»، بلکه می‌گوید جهانی وجود دارد که عقلانی، هدفمند و قابل فهم است. چگونگی‌ها و قواعد طبیعت نیز بخش مهمی از همان وجود و بقای طبیعت است که جز با توضیح الهیات کلاسیک قابل توجیه نیست. از همین روست که در فلسفه‌های افراطی طبیعت‌گرایانه ناچار شده‌اند این امور را حقایق بهت (Brud Facts) بدانند و از توضیح و علت‌آوری کنار بکشند.

### ج) تیغ اُکام اینجا نمی‌بُرد

تیغ اُکام می‌گوید: هویت‌های تبیینی را بی‌جهت زیاد نکنید، اما «بی‌جهت» کلیدی است. خداوند در الهیات کلاسیک یک «موجود تبیینی اضافه» نیست که «بی‌جهت» افزوده شده باشد، بلکه پاسخ به پرسش‌هایی است که علم طبیعی به حکم روش خود از پرسیدن آنها معذور است: چرا اصلاً چیزی هست نه هیچ؟ چرا قوانین طبیعی ریاضی‌پذیرند؟ چرا این قوانین پایدار و یکسان‌اند؟

وقتی ریاضیدان حرکت سیاره را با معادلات دیفرانسیل توصیف می‌کند، تیغ اُکام می‌گوید دیگر به «فرشتگان محرک» نیاز نیست؛ اما آیا تیغ اُکام می‌گوید به «ریاضیات» هم نیاز نیست؟ خیر، زیرا ریاضیات خودش توضیح‌دهنده این فرایند است، نه علتی اضافه در کنار آن. به همین ترتیب، خداوند در الهیات کلاسیک شرط تحقق و استمرار «امور و قوانین طبیعی» است، نه علتی اضافه در کنار آنها.

۲۸. محمدبن علی صدوق (ابن بابویه)، التوحید (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش)، ۱۰۰.

تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعیت دولایه / توکلی بینا ۱۶۷

### ۳. نتیجه‌گیری

برای جمع‌بندی، جدول زیر، مقایسه‌ای میان سه رویکرد ارائه می‌دهد:

| مؤلفه              | مادی‌گرایی           | الهیات‌فرایندی                                      | الهیات کلاسیک                              |
|--------------------|----------------------|---|--|
| حقیقت خدا          | غیرموجود             | موجود در حال شدن                                    | هستی متعال                                 |
| علم الهی           | ---                  | محدود به گذشته و حال                                | مطلق، جامع، کامل و ازلی                    |
| قدرت الهی          | ---                  | محدود و وابسته به جهان                              | مطلق                                       |
| تصادف در تکامل     | تصادف مطلق           | تصادف نسبت به علم الهی                              | تصادف نسبت به علل ثانوی                    |
| رنج در تکامل       | بی‌معنا              | خدا نمی‌تواند جلوگیری کند. نظم حکیمانه/ عقلانی خلقت |  |
| غایت‌مندی          | فاقد غایت            | غایت نامعلوم  | غایت مشخص (انسان و سعادت)                  |
| رابطه علم و الهیات | علم تنها واقعیت است. | علم و الهیات مکمل                                   | علم و الهیات در لایه‌های مجزای واقعیت واحد |

این مقاله نشان داد که تعارض ظاهری میان تکامل داروینی و خداباوری کلاسیک، ناشی از خلط دو قلمرو و دو لایه تبیینی متمایز است. علم تکامل در قلمرو علل ثانوی عمل می‌کند و درباره مکانیسم‌های فیزیکی و شیمیایی تبیین ارائه می‌دهد. الهیات در قلمرو علت اولی و لایه زیرین و بنیادی عمل می‌کند و درباره منبع و غایت نهایی هستی پاسخ می‌دهد. این دو قلمرو/لایه نه تنها متناقض نیستند، بلکه به دلیل تمایز سطح تبیینی‌شان، کاملاً سازگارند.

مفاهیم تصادف و کور بودن در نظریه تکامل، مفاهیم محدود علمی/تجربی هستند. تصادف به معنای عدم قابلیت پیش‌بینی براساس «قوانین طبیعی» و در قلمرو طبیعت است، نه خروج از علم و قدرت الهی. کور بودن به معنای نیافتن هدف در سطح مکانیسم طبیعی است، نه نبود غایت در سطح خلقت. سکوت علم درباره علل متافیزیکی را نباید با نفی آنها اشتباه گرفت.

الهیات‌فرایندی که به‌منزله راه حل سازگاری تکامل و خداباوری پیشنهاد می‌شود، خود مشکل‌ساز است. این رویکرد با محدود کردن علم، قدرت و ثبات خداوند در واقع خدای الهیات سنتی را از بین می‌برد و خدایی ضعیف و متناهی جایگزین می‌کند. چنین خدایی نه شایسته عبادت است، نه قادر به حل مشکل شر، نه توانایی تحقق غایت‌های خلقت را دارد و نه تکیه‌گاه و امیدبخش می‌تواند باشد.

راه حل اصیل، بازگشت به تمایز کلاسیک میان علل اولی و ثانوی است. این تمایز، امکان می‌دهد همزمان: (۱) کامل‌ترین تبیین علمی را درباره مکانیسم‌های تکامل بپذیریم؛ (۲) خدای الهیات سنتی را با همه کمالات حفظ کنیم؛ (۳) و غایتمندی نهایی خلقت را در انسان و رستگاری ابدی او ببینیم.

در نهایت، راه حل قلمروشناختی نه تنها تعارض را رفع می‌کند، بلکه تکامل را به دلیلی برای وجود خدا تبدیل می‌کند. وجود قوانین طبیعی منظم، زیبا و پایدار، که اجازه می‌دهند تکامل رخ دهد، خود بزرگ‌ترین معجزه است که به تبیین الهیاتی نیاز بنیادین دارد. از این رو، همه علم بدون تبعیض و تمایز، مطالعه دقتی از صنع و معرفت کردگار است و تکامل در این میان، تافته جدا بافته نیست. جهانی که از هیچ به هستی آمده است بر اساس قوانین عقلانی عمل می‌کند و به هستی‌های آگاه و آزاد منتهی می‌شود، بهترین شاهد بر عقلانیت و مشیت خالق است.

تکامل داروینی و خدا باوری کلاسیک: واکاوی قلمروشناختی و تر واقعبیت دولایه / توکلی بینا ۱۶۹

## سیاهه منابع

### الف-منابع فارسی:

ابن سینا، حسین بن عبدالله. الهیات شفا. تحقیق: حسن حسن زاده آملی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش.

صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی. التوحید. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.

ملاصدرا (صدرالدین شیرازی). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. تصحیح و تحقیق: مقصود محمدی و احمد احمدی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳ش.

### ب-منابع لاتین:

Aquinas, Thomas. *Summa Theologica*. Translated by Fathers of the English Dominican Province. New York: Benziger Brothers, 1947.

Aquinas, Thomas. *Summa Contra Gentiles*. Translated by Anton C. Pegis. Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1975.

Behe, Michael J. *Darwin's Black Box: The Biochemical Challenge to Evolution*. New York: Free Press, 1996.

Cartwright, Nancy. *The Dappled World: A Study of the Boundaries of Science*. Cambridge: Cambridge University Press, 1999.

Cobb, John B., and David Ray Griffin. *Process Theology: An Introductory Exposition*. Philadelphia: Westminster Press, 1976.

Conway Morris, Simon. *Life's Solution: Inevitable Humans in a Lonely Universe*. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.

Craig, William Lane. "The Kalam Cosmological Argument." In *The Blackwell Companion to Natural Theology*, edited by William Lane Craig and J. P. Moreland, 101-201. Oxford: Wiley-Blackwell, 2009.

Dembski, William A. *The Design Inference: Eliminating Chance through Small Probabilities*. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.

Feser, Edward. *Aquinas: A Beginner's Guide*. Oxford: Oneworld Publications, 2009.

Feser, Edward. *Five Proofs of the Existence of God*. San Francisco: Ignatius Press, 2017.

Gould, Stephen Jay. *Rocks of Ages: Science and Religion in the Fullness of Life*. New York: Ballantine Books, 1999.

Haight, John F. *God After Darwin: A Theology of Evolution*. Boulder: Westview Press, 2000.

Haight, John F. *Making Sense of Evolution: Darwin, God, and the Drama of Life*. Louisville: Westminster John Knox Press, 2010.

Miller, Kenneth R. *Finding Darwin's God: A Scientist's Search for Common Ground Between God and Evolution*. New York: Harper Perennial, 1999.

- Peacocke, Arthur. *Theology for a Scientific Age: Being and Becoming—Natural, Divine, and Human*. Minneapolis: Fortress Press, 1993.
- Plantinga, Alvin. *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*. New York: Oxford University Press, 2011.
- Polkinghorne, John. *Science and Theology: An Introduction*. Minneapolis: Fortress Press, 2001.
- Polkinghorne, John. *Belief in God in an Age of Science*. New Haven: Yale University Press, 2007.
- Stump, Eleonore. *Aquinas*. London: Routledge, 2003.
- Swinburne, Richard. *The Existence of God*. 2nd ed. Oxford: Clarendon Press, 2004.
- Wigner, Eugene. "The Unreasonable Effectiveness of Mathematics in the Natural Sciences." *Communications in Pure and Applied Mathematics* 13, no. 1 (1960): 1-14.